



مراسم اسم خود است لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه نظر از لغوی بخاری
متعلق است و فعلی قدر متصرف است فلان تعبیر یعنی بحالیه عامای و شامل لفظی بمعنی متصرف است بر آنکه متصرف
خود بر معنی است در فعلی قدر متصرف کلیم بکلام بمعنی استیلائی فعلی متصرفی که در آن مرید از باب افتعال سالم بنا بر وی
خود بر معنی سالم بنا بر وی و نیزه بر بنای فعلی که در آن بنای فعلی خود بر معنی است در آن مرید از باب افتعال سالم بنا بر وی
استشعار بر اسم خود در وصف و در هر حالت و در وقوعش در وقوع اسم هم منزه است لفظی از معنی کلیه کلیه عامل
در عامل معنوی که در وقوعش در وقوع اسم هم منزه است لفظی از معنی کلیه کلیه عامل
مستتر بر بدیع منوع است که در وقوعش در وقوع اسم هم منزه است لفظی از معنی کلیه کلیه عامل
عبارة است از معنی مستقیم خود است لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
معنی لفظی است معنی با معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
خود است بر آنکه معنی لفظی است با معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
سنای ل عمل که در آن مرید از باب افتعال سالم بنا بر وی و نیزه بر بنای فعلی که در آن بنای فعلی خود بر معنی است در آن مرید از باب افتعال سالم بنا بر وی
معنوی در معنی است بر آنکه معنی لفظی است با معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
کردن معنی و اما معنی معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
بلام تا بر خود نظر است که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
تیسار معنی است بر آنکه معنی لفظی است با معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
وی غیره بحالیه عامای و شامل لفظی بمعنی متصرف است فلان تعبیر یعنی بحالیه عامای و شامل لفظی بمعنی متصرف است بر آنکه متصرف
کوی معنی لفظی است بر آنکه معنی لفظی است با معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه
رفع وی غیره بحالیه عامای و شامل لفظی بمعنی متصرف است فلان تعبیر یعنی بحالیه عامای و شامل لفظی بمعنی متصرف است بر آنکه متصرف
از آنکه معنی لفظی است بر آنکه معنی لفظی است با معنی که در معنی لفظی بر وی بکس و لفظی شاملی و اما لفظی بمعنی خود است بیابا بر نیزه

چنانچه اسمیه ترکیب اسنادی منضم است محلا نصب وی بقیه جمله کامل لفظی قیاس منضم است
بنگه مقول قبول اول مع ماعی نیز جمله فعلیه ترکیب اسنادی لا فال را مود الی لب بنگه جرات طر مودان
مجموعه امری طر بر ای فعلی طر جمله نه طر ترکیب اسنادی منزع است محلا رفع وی غیره جمله محلا محلا
وی کامل معنوی منزع است بنگه هر دو مترادف ای برش جمله اسمیه ترکیب اسنادی لا فال را مود الی لب
بنابر آنکه مایه جمله است ترکیب الحکم الحکر منزع است لفظی رفع وی بقیه لفظی کامل وی
کامل معنوی منزع است محلا نصب بغا مایه بنابر آنکه مترادف است مؤنث است بالن لام تعریف الحکر بر است لفظی
هر وی بنابر آنکه جبران ادریه است بقیه بلام اللامه منزع است محلا رفع وی بقیه جمله کامل وی کامل معنوی منزع است
محلا نصب بنای مترادف است مؤنث است بالن لام تعریف لسه لام صد است ادریه محلا حذف جبارا منزع است
ان بر ای افتضا کرده آن معنای غرضیه فعل مسوی در حواله جمله معنای احتصاصی است که
ادریه در حواله جمله اسمیه ظاهر لسه لام صد است آمدین بر بقیه ادریه است بدین الحکر لفظیه مجرور است
لفظی مادی با کسره لفظیه کامل وی کامل لفظی منزع مجرور است بلام صاری و فاعله مستقر جارای متعلق
مدری کامل مقدر منضم است محلا نصب وی بقیه جمله کامل وی کامل لفظی قیاس منضم است بنگه مفعول به بری
است مرفوع کامل مقدر و فاعله مستقر منضم است بر فتح منزع است محلا رفع وی بقیه جمله کامل وی کامل لفظی
قیاس منزع است بنابر فاعلی طرفی و اعداد وقت فاعلی متعلقه ظاهر فاعلی مصدر نود و بیست و حاصل
نزد که نودین هر دو حرف که در شریک متعلقه نود و اقامت که در شریک متعلقه و مقام وی و اما
لا صیغه ماضی و جبار و است ادریه اللامه ای فاعلی منضم منزع است محلا رفع وی بقیه جمله کامل وی کامل
معنوی بنگه مترادف ای برش جمله اسمیه ترکیب اسنادی لا فال را مود الی لب بنابر آنکه این جمله
مستأنفست یا نه مترادف ای برش جمله اسمیه ترکیب اسنادی منضم است محلا نصب وی بقیه جمله
ی کامل لفظی قیاس منضم است بنگه مقول قبول اول مقدر است تقدیری کل مقدر الحکر لسه مینود

سماعی بود زیرا که هر چه در فاعلی مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
مربوط است و هر چه در مفعول مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
مصلی بود و هر چه در مفعول مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
که در مستوفی است متعلقه به با مقام وی و مال را مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
مفعول مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
له می شود و هر چه در مفعول مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
یا اینکه فاعل مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
الحال مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
آنچه در مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
نمونه مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
که فاعل مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
بسیب حرف عطف مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
آن فاعل مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
کلام الحمد المستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
مربوط مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است
تکلیف رب العالمین رب مضاف بسوی العالمین نون نون می خورد و هر گاه
اسم مستوفی از آن متعلق است و فاعل مستوفی از آن متعلق است

على ما له اللفظ سماعي مجزوم بهما وهو قوله مستندة بمعنى على الفتح من نوع الحيا الفعلة لفظا قياس فإى يمكن
أربع الهمزة من حرف ميم في السكون حتى يجرى في اللفظ بوجه كسرة لفظية عامة لفظ سماعي مجزوم
والجاء مع العجز ورفق متقد بما رأى متعلق بالمقدر منصوب المحال نصب فتح مجازية عامة لفظا قياسا معقول
غير لهج له وهو مصدر عن البدر يبرهن وهو مصدر الكون يبرهن هو قوله مستندة بمعنى على الفتح من نوع الحيا الفعلة
عامة لفظا قياسا على اللفظ ضمير رابع أنى ذو الكمال وهو فى ذلك النوع الظرفا فإى جمة قوله فتح عن البدر يبرهن مع
محال نصب فتح مجازية عامة لفظا قياسا معقول بالنعول من فإى يركب مع ما فى قوله فعلية كتركيب السنادى
فصل سنة على الفتح بآية منه على الفتح أقول فعلا من نوع الفعلة العامة من نوع الفعلة العامة من نوع الفعلة العامة من نوع
مترجم وقع الاسم الناحية مستندة على الفتح من نوع الحيا الفعلة عامة لفظا قياسا على قول عباد بن عبد الله
بعد ذلك الناحية لكونه من قبيل الجهات الستة على الفتح من نوع الحيا الفعلة عامة لفظا قياسا معقول
أن حرف المشبهة باللفظ لا يدرى باسم منصوب ومجرد نوع مجزوم على الفتح العواطف من نوع الفعلة من نوع الفعلة
سماعية متعلق بمفعول اسم لأن الهمزة اللفظية إلى العواطف وهو قوله اللفظية عامة لفظا قياسا معقول
الهمزة اللفظية والمعنى فإى أى أى من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع
منه الحيا الفعلة فتحه فإى عامة لفظا قياسا معقول لفظا قياسا معقول مع ما فى قوله فعلية كتركيب السنادى بـ الناحية
الناحية بـ الناحية من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع
والجاء بـ الناحية كتركيب السنادى بـ الناحية من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع
مجزوم لفظا قياسا معقول لفظا قياسا معقول لفظا قياسا معقول لفظا قياسا معقول لفظا قياسا معقول لفظا قياسا معقول
العواطف من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع
الناحية بـ الناحية من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع
السنة الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع
السنة الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع الفعلة من نوع

لبنة القدر ۳۷

شوال ذوالقعدة

شعبان ذوالحججة

محرم ذوالحججة

سفر ربيع الاول

ربيع الاخر

جمادى الاولى

جمادى الاخر

ربيع الاول

شعبان

محرم

اصتلاف
ذاتا
لفظا
حقيقتة

اصتلاف
ذاتا
لفظا
حكما

اصتلاف
ذاتا
تقدير
حقيقتة

اصتلاف
ذاتا
تقدير
حكما

اصتلاف
ذاتا
تقدير
حكما

اصتلاف
صفة
لفظا
حقيقتة

اصتلاف
صفة
لفظا
حكما

اصتلاف
صفة
تقدير
حقيقتة

اصتلاف
صفة
تقدير
حكما

اصتلاف
صفة
تقدير
حكما

من انما يكون مولد

الربيع الاخر

جمادى الاولى

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

اصتلاف ذاتا دورت نوع دور

مناسبت مؤنثه فی البنائت دور

اول اسم مبنی بولادور مبنی اصل مناسبه اجنه اکت باره بشول اسم بنت مثالی
این شکی دور بواینه وویکان اسم هوزه استفهام مناسبه اجنه اکتی همزه
استفهام حرف ایری حرفه اصل دور ایکنی نه اسم مبنی بولادور مبنی اصله
احتیاجه اوستا مق باره ضمیر لاری اسم موصول لاری اسم اشارت لاری بو
ضمیر اسم موصول و اسم اشارت محتاج بولادور او بود جعنه و اصله سنه و مشا رالیه سنه
ننال که حرف لاری محتاج ایری اورنیک حرف متعلقه او چوننی اسم مبنی بولادور
مبنی اصل سنه اورننه توشخان برله اسم افعال تیک اول اسم فعل رزید شکی
بور و بره اصل اورننه توشندی اول اصل ایزر بولام دور امر بولام مبنی اصل ایری
تور تنجی اسم مبنی بولادور مبنی اصل سنه اورننه توشخانکه ورنه اوستا مق بره
بولام سنه مثالی فجار تمار بهار دور بولادور ورنه نزال کا اوستادی لار اول نزال
انزال اورننه توشندی بستنی اسم مبنی بولادور مبنی اصل غ اوستا خان سنه اورننه
توشخان برله اول اسم مبنی و نالی مناد مضموم شکی ملعل یا وید دای زید شکی
اول زید ادعویک سنه کونی اورننه توشندی اول ادعویک کونی ذاک کافیه اوستادی

ذوالکافی حرف ایدی حرف مبنی اصل دور استخ اسم مبنی بوله دور مبنی اصله
مضاف بومق بره اول اسم شت مثالی یوم نیز دای یوم کج استن اصلی یوم ادا
کان کذا دور اول یوم اذکان جمله دور جمله مبنی اصل دور بر مرد هب سالت

والمصلاة والسلام على محمد وآله
 اجمعين وبعدها العوامين

النحو على الفه الشيخ الامام عبد

القاهر جرجاني بن عبد الرحمن

الجرجاني رحمة الله عليه مات عام ١٠١٩

Handwritten marginal notes in Arabic script, densely packed and written in a cursive style. The text is arranged in columns, following the main headings. The script is highly legible and fills most of the page's margins.

مررت بزید ای التصق مروزی بمشوع

یقرب منه زید والثانی للاستعانة

نحو کتبت بالقلم انی استعنت فی الکتاب

بته بالقلم والثالث للمصاحبة نحو

خرج زید بعشیرته ای خرج زید

بصدیقه عشیره والرابع للمقابله نحو

بجئت هدا بندا ای قابلت هدا

بندا او الخامس للتصدیقه نحو

فهدت بزیدا ای اذیت زیداً

والسادس للنظر فیه نحو جلست

بالمجد ای جلست فی السجد والساجد

وأيدة نحو هل زید بقائم ای هل زید

قائم وبقوله نعم وکنی بالله شهیدا

والثامن للتخديره نحو باب واه

ای فذالك ای واه والثانی

من اعطاه ايضاً احداً لا ابتداءً الفايته

خوسرة من البقرة الى الكوفة يعني ابتداءً

سير من البقرة الى الكوفة ويعرف

بصحته وضع الابداء في موضعه وانشأ

لتبين اجنس كقوله تعالى فاجتنبوا

الرجس من الاوشان الى الذي هو ال

وثان او خاتم من فضة ويعرف

بسمحة وضع الذي مملنه والثالث

للتبخيص نحو شربت من الماء

بعض الماء احدثت من الدرهم و

بوزن

يعرف بجمته وفتح البعض مسكنه

والرابع بمعنى في لقوله تعالى اذا نفي

دي للملوة من يوم الجملة اي في

يوم الجملة والخاص برأية نحو ما

جانني من احد اي ما جانني احد ويوزن

وضع ابتداءً مكانه

بصحة بانها العاقبة لم يحل المعنى

لم يحل المعنى الاصلى والثالث الى

ولها معنيان احدهما الاستيلاء الثاني

يماثل في آخره

خوسرة من البهق الى الكوفة

قر ٦

استيلاء من البهق الى الكوفة

والثالث

والتأني بمعنى مع وهو قليل لقل

صوت توتشا توتشي

آردور

مونا سنده بيلكوز

اليجوني

تصوين وكم قوة الى قوتكم مع

قوت توتشا توتشي

آردور

توتشا

قوتكم وبقوله توت ولا تكلوا

آردور

توتشا

قوتكم

الى اموالكم

لكم اي مع اموالكم وما اشبه ذلك

آردور

توتشا

آردور

توتشا

والرابع في اوله خيان احد هما

اول ايلك

ايك موناكي

توتشا

توتشا

للظرفية للفرقيات والنظريات حلل

ابو لاد

الشيء في غير حقيقته او مجازاً

بطل

مثال احتقيقته نحو الماني الكوز والمال

مال

كوز

في الاليس ومثال المجران نحو حجة

ظلم

فأجل

في الصدق كما ان الالساك في الكذب

والدابة

والثاني بمعنى على وهو تلييل كقولته

والاصلي بكم في جذوع النخل اي على جذوه

وع النخلان الخامس اللام ولا يجمعان

اي هذا التلييك نحو المال لرزيد

والثاني للتصميم نحو الجمل للفرس والثالث

للتحليل نحو من زيد التأديب^ع

والربح بعرض عن اذا استعمل مع اقول

كقوله تص قال الدين حفوا و الدين

امنوا اي عن الدين امنوا و الخائ^س

زايدة كقوله تص رد فلتم اي ردنكم و

الروي

والسناس بمعنى بعد كقوله ثم اتم

الصلوة له لو كان الشمس اى بعد ولو كان

الشمس والسابع بمعنى الفير كقوله

ثم لا يجزى بالوقتة اى غير وقتها

والشكال رب وهى للتقليل ولا يصدر السلام

و تختص باسم نقره موهومته نحو ^ش

رجل کریم القیة **والثامن** علی و هی

والشای عن دریکانته عن ی محمل دورست
توکل آنک او جوماره عن فرزند و مستقیل
بوالعالمی از جودن حکوم علیه در حکم

للاکتحالین و زید علی السطح و

بدون در برمی حکم علیه حکم بوالعالمی
مستقیل با مفسد حیث بوالعالمی که مستقیل
بوالعالمی نرسد آرسند نسبت متهور تکلی

علی دین **والثامن** عن و هی

چوب بپیرورم بعد از نرسدن لغظ مراد
بعلم دور لغظ مراد بعد از نرسدن معنی مراد

علم بعد در و ب

للبعد و المجاورة نحو **میت السهم**

که لغظ افرا برید به نفس ضعیف و علم
از لغظ قبل از لغظ مراد بود و بکلیت بو

لغاف عن اسم بول شای کامل قبل دورست توکل و ان ای حرف برینک

یعنی عن دورتیب چونکه عن اسم بول ای اسم بول ای حرف بر بول ای

بیرورم و کلیت بودن عن جمول جمله دره باعتبار حکم بول بول دورتیب فکر عن حرف بول دورتیب حرف
یعنی عن نرسدن اسم لغظ ای بران ملا غظ قبل بول موهومته قیلو یا را

عن القوسى تجاوزت سبعين

القوسى وايضا اذ اقلت بلحى عن

زيد حديث فعناه تجاوزت عن

حديث والتاسع الكافر ولها مضميا

احدها التشبه بخوزيد كالاسد تشبها

مجاناً يا شجاعته لا تتخبطوا والثاني

واحدة كقولهم ليس كمثل شي

اي ليس مثل شي والعاشر هو

والحادى عشر مندوه بالابتداء

انهايت في الزمان الماضي نحو ما رأيت

عدد مندوه

مذمومند یوم البجعة ای ابتدای رزم ریتی

مذمومند یوم البجعة والثانی عشر

حتی ولها مصیان احدیها انتی ارقیة

نمی اکت السمکة حتی رؤسها ای

انتی اکل الی رؤسها والثانی بهی

مع وكون كثير نحو جأني الجاه حتى المشنة^{١٠٠}

اعامع المشاة والثالث عشر او القسم

نحو وال لا فعلن كذا والرابع عشر

من القسم نحو وال لا فعلن كذا و

بأية نحو بال لا فعلن كذا والحامس

عشر حاشا والبا عشر خلا والبا

عشر عدو وكفى للاسستناء ومعنى الاستثناء

عدا اخرج الشيء عما دخل فيه الاول

خو ما جاء من القوم حاشا زيدا

زيد وخلا زيدا النوع الثامن من ثلاثه عشر

نوعاً حرفاً تنصب الاسم وترفع

نحبر وهي ستة احرف ان ا وا ن وهما

للتحقيق نحو ان زيداً قائمٌ وبلعني

ان زيداً قائمٌ وكان للتشبيه نحو كان

زيداً اسداً تشبيهاً بجانها وكن

للملك كسر

للاستدراك نحو ما جأني عمرو ولكن

زيداً حاضر الاستدراك هو ان يتصور

بين الكلامين المتضادين بالنفي الاشارة

ولبيت لا تمنى^ب نحو ليت زيداً منطلقاً

ومعنى التمني طلب حصول الشيء سواء

كان ممكناً او متنعاً فاما ممكن نحو لبيت زيداً

قاعاً و المتنع نحو لبيت زيداً طائر موع

للتزج نحو لعل زيد قائم التزج به سهل

في الممكن نقطه كقولك لعل لعل لم يحدث

بعد ذلك امر او كقولك لعل الساعه

نبر

قريب وانما سميت بهذا الحروف
قريب ^{والقريب} وانما سميت بهذا الحروف ^{التي هي}

حروف المشبهة بالفعل لكونها على

ثلاثة احرف فصاعدا وفتح او اخرها

كلمة اشترج آخر والفعل ووجود معنى

الفعل في كل واحد منى امكن ان الفعل

میرنفع وینصب نکرند لکن می ترنفع وینصب

مجزوءت لفظ اسماع بنا بر آن گفته
نصب می یابد است یا اوردی

مثلاً برتسا الفعل من بعده الوجوه و تعلق بین

مترادف و نیست لفظاً مبتدا
مترادف لفظاً مبتدا
مترادف لفظاً مبتدا
مترادف لفظاً مبتدا

انواع الثالث من تالفة و غیر نوع عام

نمان ترنفعان الاسم و تنصبان الخبر

و می اما و لا تخف مان ییدتائیم و لا و حل

تص

حاضر اربسي ما ولا المشبهتين بليس

من حيث ان ما ولا للنسب وما للنسب

الحال والدخول على المعارف وانكرت

وعلا البتراء والنحو والدخول على المعارف

البناء وعلا جبرها كما ان ليس كذلك

النوع الرابع من ثلثة عشر نوعاً

ون تنصب الاسم المفرد فقط وهي

بفتح حرفي احداها الواو بمعنى مع

مخواتوى الماء والحشيشة المفعول

مع هو المذكور بعد الواو الكائنة

بمعنى مع ملصا بفتح معقول فعل والألف

للاستثناء آخر فوجاءت القوم الازيداً

ومعنى اللام استثناء اخرج الشئ عما

دخل فيه غير فتد اخرجت

زيداً من الهجى وياخويا رجلاً وياعبداً

و هيبا نحو هيبا جلا و اعف نحو اعف جلا
 و الهزة نحو الهزة جلا و هلهله الهلته
 لاندرا و معنى المشاوي هو المطلب
 اقبال بحرف نائيب مناب ادعو
 لفظا

والهزة نحو الهزة جلا و هلهله الهلته

لاندرا و معنى المشاوي هو المطلب

اقبال بحرف نائيب مناب ادعو

لفظا

لفظ خدا یازید او تقدیر نمی پس سفا

اعرضه عن عدو او یا اخذت بان

پنادهای بهما القربا والبعبیر واه

ملقوسط دون احوائها وایا و صیاو

ضفنا للمنادی البعبیر وای والهزمة للمنادی

القريب لكن الهمة للاقرب واى له

ببدا بالالف تصريف
للشادى المتقى سطر النوع الخامس

من ثنته عشر نواعا حروف تنصب

الفعل المضارع وحقى اربعتا حرف

مضائق بسوى احرفى اخرى مجردت
لفظا قيا مع بناه كنه مقلد الهمز احرفى
عز و بولوب مرار بعينه ارفو حست برالده حوى مبتدا
ببدا بهوى حوى لا خله اهانى الاوارب
لفظا بنابر نه موقوفه
لفظا بنابر نه موقوفه
لفظا بنابر نه موقوفه

ان ولم ولى واذن مثال ان تحف

البر

احب ان يقوم نبيد ولن لنا كيد

والنفي نحو لن يضرب نبيد وكقولهم

سن ابرج الارض حتى ياذن لي ابي ولنا

خرقان للنفي نحو لا ولن ولكن لن

لنا كيد النفي في الامت تقبل وقال

بعضہم من نحبنا ابدیہم ^{سید} و ہم امستزلتہ

وکی للتصلیل نحو جنتک کی تقوم مصناً

ماکانہ ما قبلہ سبباً ما بعدہ نحو اسلمت

کی ادخل الجنة نیکوئے الاسلام سبباً

لر دخول الجنة و اذن للجواب و اجزاء

تفصیلاً

كقولك من قال ان التيك اذن

الركب النوع السادس من ثلثه عشر

نوعاً حرفي يجمع الفعل المضارع و

هي خمسة احرف ان لا شط و الجراء

نحو ان تكمن الركب ولم تخولم يتركب

يتركب من افعال مجردة است لفظ مجرد و يتركبون
الظلية سما في بلام ملامته جزم م و ي يسقط لام
الفعل فعوزة في كل يتركب مع ما له مجردة ملامه
في سائر كنه مضاناً اليه نحو

ولم نقلت معنى المضارع ما ضياء وثنية

ولما كان نحو لها يترتب ولام الامر نحو

ليترتب الامر نحو طلب الفعل ولا

للنفي نحو لا يترتب والنهي طلب

نزل الفعل النوع السابع من ثلثه

١٢

عشر نوعاً اسماً تجزم الالفعال بمعنى

ان یعنی للفنط والجزم وهي ستة اسماً

يقولون اسماً منقوشه احادها من

انحرف من یکن من الکره وای نحو الیهم یک

منع الکره ومانحرف ما تصح اصح ومتی لزمان

بیشتر از این که در این کتاب
در این باب است
در این باب است
در این باب است

نسخه متنی تخریج اخرج و ملاحظه خواصها

تخریج اخرج و این بظرف امکان نسخ این

تخریج امریه و این نسخ انی تاء کل اکل

و حیث ما نسخ حیث ما تذهب اذهب

واذا ما نسخ او ما تفعل افعل النوع الثاني

نسخه متنی تخریج اخرج و ملاحظه خواصها
 تخریج امریه و این بظرف امکان نسخ این
 تخریج امریه و این نسخ انی تاء کل اکل
 و حیث ما نسخ حیث ما تذهب اذهب
 واذا ما نسخ او ما تفعل افعل النوع الثاني

نسخه متنی تخریج اخرج و ملاحظه خواصها
 تخریج امریه و این بظرف امکان نسخ این
 تخریج امریه و این نسخ انی تاء کل اکل
 و حیث ما نسخ حیث ما تذهب اذهب
 واذا ما نسخ او ما تفعل افعل النوع الثاني

من ثلثه عشر نوعا اسما تمشب

على التمييز اسما فإراة وهي اربعة اسما

اولها عشرة اذ من كبت مع احد هها او

الثنين الى ثلثه نحو احد عشر درهما

والثني عشر درهما الى ثلثه عشر

او واو كاطف اشع عشر درهما بحسب محليته مجزئ محلات انبار نيكه مصطوفست
برسري احد عشر درهما علمن مندر بر مزد با اعتبار بودن وی مضمان اریه
مخو ثلثه عشر درهما اجملت محلیته مجزئ محلا آه سماهی مجزئ متعلقه در فعل
مقدر تقدیر کلام استهین مجزئ است النظای مجزئ لفظیه در حالت جریه صفت
احد عشر درهما والشی عشر درهما

در معاونی المفرد المذکور واحد و فی المنع

المذکور اثنتان و فی المفردات المذکورة وا

حدثة و فی المثنیات اثنتان فموجباً

على القیاس الشفوی و ما فرقتها

الى العشره عید جبار على القیاس

المسطور

المشهور وتزيب الموتى اخرى

عشرة امراء واثنى عشر امراة بانبات

التا وجار على القياس المشهور

بمد بعت الدنيا

معلقا من اوس

كلوا وشابوا اشلا

كلوا وشابوا اشلا

كلوا وشابوا اشلا

كلوا وشابوا اشلا

عشر وثلاثه عشر جلا بانبات واربعه

الظلمه مراد معطوفت برسرى ثلثه عشر على زياد برسرى احو عشر رجلا والحق عشر رجلا اصابت

مراد بالظلمه معطوف اصغر عشر

عشر جلا الى عشرين جلا

نوعين نوعين في يومين جلا الى جلا من نوع هلا صفت ثلثه عشر اربعه عشر رجلا

نوعين جلا الى جلا الى جلا

نوعين

بانتبات في اذكر على غير القياس المشهور

ولكنه عشرة امرأة والسبع عشرة امرأة

الى عشرين امرأة بحذف التثنية الموثقة

على غير القياس المشهور ومير الثلثة

الى العشرة مفرد مجموع ثلثه

الصل

رجال وثلاثه نسوة ومبين احده عشر

الى تسعة وثلاثين منصوب مفرد

خواص عشر رجلا والثنى عشر

المراد اللفظ معان اللفظ مفرد
المراد اللفظ معان اللفظ مفرد

رجلا وثلاثه عشر رجلا ومونث

المراد اللفظ معان اللفظ مفرد
المراد اللفظ معان اللفظ مفرد

احدى عشر امرأة واثنا عشر امرأة

المراد اللفظ معان اللفظ مفرد

وثلاث عشرة امرأة الى تسع وتسعين

امرأة ووميز مائة والواو وتشية مما وجه

مفوض مفرد نحو مائة رجل وثلاث

مائة رجل والفاء رجل والالف

جل والالف انتم للادستفهام نحو كم

ارها

در چهار مالک و الثالث کاین نحو

کاین رجل عندی والرابع کذا

نحو عندی کذا و در تمام النوع التاسع

من ثلثه عشر نوعاً کاهات تسمى

الاسماء الافعال ^{تیرانه} و جملها تنصب

چندتا بهم ای جملش لا ایلاً
فعل مضموناً من نوع بنو لوب جبر و چندتا

و مع تشع کلمات الناصبه منه است

کلمات اوله بار وید اخور وید زید

ای اصله وبله نحو بلله زید ای

دعه و دونهک اخو دونهک زید
از صغیر

ای حد زید او علیک^{نه} اخو علیک

زید

زیبایای الزم زید اوها نحو همان

زیدای حد زید او حیدمل نحو حیدمل

الشریدای ایت الشرید والرافعتهم منها

ثلث کلمات عیبات نحو عیبات

زیبایای بحد زید و نشنان نحو

ثنتان زید و عمر و بمعنى افتراقا

وسرمان خف سرمان زید ای سرع

زید النوع العاشر من ثلثت عشر

نوعاً الافعال الناقصة وهي التي

ترفع الاسم وتنصب الخبر وهي ثلثت

عشر

عشر فعلا وانما سميت الافعال

الناقصة لانها لم يتم الكلام بالفاعل

بل يحتاج الى خبر منصوب ولهذا

سميت الافعال الناقصة الاول

كان نحو كان زيد قائما وله بالمعان

احدها بمعنى الاستمرار كقوله نعم

وكان الله عليهما حكيمًا والثاني

بمعنى حدث او وجد ولا يحتاج الى

صبره كقوله نعم وان كان دو عشرة

فمنطق الى ميسرة والثالث بمعنى

الانتقال

الاستعمال كقوله نعم وكان من

الكافرين والرابع بمعنى الماضي

لخو كان زيد عينا والخطا من

أيدة كقوله نعم كيف تكلم من كان

في علم حبيبا وصار نحو صار الماء

هواء و اصبح نحو اصبح زید عینا نحو

و امس نحو امس زید ناعیماً و

صلی نحو اصبح زید را کباً و ضل نحو

ظل زید فقصر ادبات نحو بات

زید عمرو سا و مان آل نحو مان آل

الامیر

مسرور او ما برخ نحو ما برج زید

عینا و ما نشی نحو ما نشی زید تا پیا

و ما انفک زید تا پیا و ما دام نحو ما

دام زید کویا ویس نحو ویس

زید بخلا و ما پتصر زید تا کنک خبر

النوع الحادي عشر من ثلثة عشر نوعا و

فعل اسم افعال المتكبرية و

هي ^{نقل من} ترفع السماء واحدا و تنصب ا

لتخبر و جبرها الفعل من مزارع

في تقدير مصدر منصوب و هو ارجع

اعلها

احدها عسى نحو عسى زبيران

يخرج يعني ثواب زبير الخرج

معناه الطمع نحو عسى ان يخرج

زبير والثاني كاد نحو كاد زبير

يخرج والثالث كرب نحو كرب

لا يدان يخرج وارج او شك نحو

او شك لا يدان يخرج النوع الشا^ع

من ثلثه عشر نوعاً افعال المدح

والرزم وانها ترفع اسم الجنس

المعنى بلام التعريف والمضمر صوص

عنه

بالمدرج والذم بيوك بحره وطرا حتم

افعال الاول نعم نحو نعم الرجل

زيد والثاني ييس نحو ييس

الرجل عمر والثالث جين اوهو

مثل نعم في المدح والحكم نحو جين

الرجل زيد وجبذ المرأة نعتوا

رابع ساءوا ومثل بس في الهم

والحكم نحو ساء الرجل وساء امرأة

جاءت النوع الثالث عشر من ثلثه

ع: نوعاً أفعال الشك واليقين

وهم

وتسمن بانحال القلوب وهي سبعة

علمت ووجدت ورايت وصدوه

الثلاثه لليقين وظننت وحبت

وخلت وهدوه الثابته لاشك وز

علمت وهو متوسط بين الشك واليقين

وهذه اسبعته كلها متعدي الى

منعولين والثالث منها عبارة عن الـ

ول ويكون نيبه ضمير عابدين الى المنقول

الاول نحو حسبت زيدا قائما وقلت

زيدا مقبلا وقلت زيدا عالما

وعلقت

و علمت زیداً فاضلاً ورأيت زیداً

راكباً ووجدت عمراً عادلاً ورعت

زیداً کثیراً فإسماعیل منسجماً

احد وسمو من عاملاً والقیاسیة

منسجماً بجنه عوامل الأول

الفعل على ان طلاق نحو ضرب ن

يدعوا ووضب زيد او اسم الفاعل

نحو زيد ضارب علامه عمر او اسم

المفعول نحو زيد مضروب علامه

مضروب علامه او بصفته كمن شربته

تجو مرت بجد حسن وجهه است

والمدرك ^{المع} اجمعين ^{من} زيد وعمر

والمدرك ^{هو} كل اسم اضيف الالاسم

آخر نحو غلام ^{ابن} زيد وخالته ^{من} فخته والاسم

الاسم ^{هو} نحو راقود ^{هو} خلا واما ^{هو} صوبيا

منصاعده ان رافع المبتدأ والخبر نحو

زيد قائم و رافع افعل بضم الف نحو

يفضرب زيد والعامل في الفعل بضم الف

بالموتوعه مفتح الاسم والعامل

المبتدأ والخبر هو الاله مبتدأ وصومع

لا یوجب فی الخارج نعتاً معاً بینه عاملاً

لا یتضمنی الصغیر والکبیر والوضوح

والرفع من معرفتها واستعمالها

تمت تمام بولدی

بو کتاب یارولدی دیل پرنس

اوسونچی یومندگی 1861

مجلد
شماره
تاریخ

المجلد

بوکتابنا صاحبینہ ہر زمان میں عنایت ایلعلیام

صاحبینہ ہر زمان میں عنایت

بوالہ الراصل الی

هو تسمية مستندة على الفتح من نوع العمل رغم تسمية تامة خاملة لفظ قياس فاعل للفتح ضمير راجع الى الذي هو ال
وهو البناء الظرف مع ما عدا على بجدة تلك تسمية منسوبة الى النسبة فتمت تسمية تامة خاملة لفتح قياس مادة باللفظ
حال من البناء والواو التبرئة او عاطفة بمنه على الفتح اللام حرف مخرج على الفتح هنا ضمير بارز مجرد
متصل بمنه على السكون في والجمل بجدة هو خاصية كان لفظ اسماعي في جور باللام والجارج الظرف در ظرف
مستوفى في المتعلق بالمقدور منسوبة الى النسبة فتمت تسمية تامة خاملة لفتح قياس مفعول بشيء من الرجوع له وهو حصلت
عند البيان بين وصاحبة عند الكوفيات من الرجوع على الفتح من نوع العمل رغم تسمية خاصية تامة لفظ
قياس فاعل للفتح ضمير راجع الى المتبرئة الظرف مع ما علا نسبة جاءت للمرئ من نوع العمل رغم تسمية خاصية تامة
معنوية وهو البناء الواو عاطفة بالتفصيل بمقدم البناء وهو معان من نوع تقدير المتبرئة لذلك فمفعول بشيء من الرجوع
المجر الظرف رغم تسمية تامة معنوية وهو البناء الواو عاطفة بالتفصيل بمقدم البناء وهو مع جور المقدم
جملة اسمية تدبير السنادى البناء على العمل وهو الاول من نوع الظرف البناء وهو تسمية تامة باللام واللام
رغم تسمية لفظية تامة معنوية وهو البناء الواو عاطفة بالتفصيل بمقدم البناء وهو مع جور المقدم
لفظ بجدة تامة لفظية تامة خاملة لفظ اسماعي بمقدم باللام والجارج الظرف در ظرف مستوفى في المتعلق بالمقدور
متصل الى النسبة فتمت تسمية تامة خاملة لفتح قياس مفعول بشيء من الرجوع له وهو حصلت عند البيان بين وصاحبة
عند الكوفيات من الرجوع على الفتح من نوع العمل رغم تسمية خاصية تامة لفتح قياس فاعل للفتح
ضمير راجع الى المتبرئة الظرف مع ما علا نسبة جاءت للمرئ من نوع الظرف البناء وهو تسمية تامة باللام واللام
وهو البناء الواو عاطفة بالتفصيل بمقدم البناء وهو مع جور المقدم
من الادب البنوي الفرج المدري بمقدم البناء وهو مع جور المقدم
بارز من نوع متصل بمنه على الفتح من نوع العمل رغم تسمية خاصية تامة لفتح قياس فاعل للفتح ضمير
المتعلق وهو البناء الواو عاطفة بالتفصيل بمقدم البناء وهو مع جور المقدم

وهو مستوفى في
المتعلق بالمقدور
وهو حاصلت
عند البيان بين
وصاحبة عند
الكوفيات من
الرجوع على
الفتح من نوع
العمل رغم
تسمية خاصة
تامة لفتح
قياس فاعل
للفتح ضمير
راجع الى
المتبرئة
الظرف مع
ما علا نسبة
جاءت للمرئ
من نوع
الظرف البناء
وهو تسمية
تامة باللام
واللام
رغم تسمية
لفظية تامة
معنوية وهو
البناء الواو
عاطفة بالتفصيل
بمقدم البناء
وهو مع جور
المقدم

الجارح المحذور ظرف لغوي مجازي متعلق بمجر منفرد بحمل نصبه فتحة ثمانية حامد لفظ قيات مفعول به يرد صريح
 مع ما قبله من جهة فعلية تركيب اسنادي مجزور المحل جبروك تحمليه حامد لفظ قيات مضاف الى الجارح
 المضاف الى محذوف مفعول لفظه ضمته لفظية حامد معنوي وهو الابداء والحق بالفاعل المبتدأ المحذوف تقديره
 مثل ما نحو اضيف المضاف الى الابداء وهو ضمير بارز مجزور متصل بمن في السكون مجزور المحل جبروك تحمليه حامد لفظ
 قيات مضاف الى الابداء لثبوتها لغيرها المبتدأ المضاف المضاف الى المثال في المثال مفعول لفظه ضمته
 بالاضافة رفع ضمته لفظية حامد معنوي وهو الابداء والحق بالفاعل المبتدأ والجر حجة اسمية تركيب اسنادي
 ايتي الى الابداء الاعراب اي حرف تفسيرية على السكون مع تقدير المصنف فعل ياتي في المثالين على
 الفتح اني في العرواى بالاضافة وهو ضمير بارز مجزور متصل بمن في السكون مجزور المحل جبروك تحمليه حامد لفظ
 قيات مضاف الى العرواى المضاف الى محذوف مفعول لفظه ضمته تقديره رية حامد لفظ قيات مفعول لفظه ضمته
 الابداء حرف جبروني على الكسر موضح مجزور لفظه جبروك تحمليه حامد لفظه سماعي مجزور بالباء الجارح مع الجبر
 ظرف لغوي مجازي متعلق بالصدق منصوب بحمل نصبه فتحة ثمانية حامد لفظ قيات مفعول به يرد صريح لم وهو
 مع ما قبله من جهة فعلية تركيب اسنادي لا محل له اذ الابداء بفسح طرقتا يرد تقدير فعل مضاف
 الى الفاعل مفعول لفظه ضمته لفظية حامد معنوي وهو قوله موقع الاسم من حرف جبروني على السكون
 الجارح مجزور الجبر متصل بمن في الضم مجزور المحل جبروك تحمليه حامد لفظه سماعي مجزور بسن الجارح المحذور
 ظرف لغوي مجازي متعلق بتقدير منصوب بحمل نصبه فتحة ثمانية حامد لفظ قيات مفعول به يرد صريح لم
 ويعد مفعول لفظه ضمته لفظية حامد معنوي وهو ما قبله تقديره وهو ما قبله من جهة فعلية تركيب
 اسنادي مجزور المحل جبروك تحمليه حامد لفظه سماعي صفة جبرية على غير مفعول لفظه ضمته وهو مفعول
 الواو حرف عاطف بين الفتح الثاني مفعول تقديره ايتي المفعول بالالف واللام رفع ضمته تقديره
 حامد معنوي وهو الابداء والحق بالفاعل اللام حرف جبروني على الكسر الاستعانة مجزور لفظه جبروك

اللفظية

البراءة من غير من غير فاعلى الكسر القلم ثم يرسب الفظا به حركة الفظية فاعلمه سماعي مجرور وبالباء الجار مجرور
 ظرفا لغوي جار مجرور متعلقا باستصحب منصوب بالجر نسبة فتحة ثمانية فاعلمه لفظ قديان مفعول به خبر صريح
 وهو مع ما علمه في جملة فعلية تركيب اسنادي تقييد بالكتبت بالالف او واخاطفه على معنى الفتح الثالث
 من فروع الفظا سبعة افعال فتمت بضمه بالان واللام ورفع فتمت لفظية فاعلمه معنوي وهو الستره فاعلمه بالالف
 اللام حرف جر بين كل الكسر المصاحبة مجرور لفظا به حركة لفظية فاعلمه لفظ قديان سماعي
 مجرور وباللام الجار مع الجور لفظ لغوي جار مجرور متعلقا بالمقدر منصوب العمل نسبة فتحة ثمانية فاعلمه
 لفظ قديان مفعول به صريح فاعلمه وهو صصلت عند البربريين وحاصلة عند الكونيين وهو غير بارز
 تحت مستر من كل الفتح من فروع العمل رفعه فتحة ثمانية فاعلمه لفظ قديان فاعلمه لفظا في غير الفصح او الستره
 مع نائيه جملة فتمت بضمه من فروع العمل رفعه فتحة ثمانية فاعلمه معنوي وهو الستره فاعلمه بالالف
 والجر جملة اسمية تركيب اسنادي معطوف في الاول للام صاق اضيف الفتح الى صرح رايه بعشره
 صرح فعلا فان بين الفاعل وبينه على الفتح رايه من فروع الفظا رفعه فتحة لفظية فاعلمه لفظ قديان فاعلمه لفظا
 فخرج البراءة حرف جر بين كل الكسر اضيف الفتح الى الراء وهو غير بارز مجرور متصل بين كل الكسر
 مجرور العمل به حركة ثمانية فاعلمه لفظ قديان مضاف اليه المضافة صرح رايه الى رايه المضافان آه
 عشرة مجرور لفظا به حركة لفظية فاعلمه لفظ سماعي مجرور وبالباء الجار مجرور متعلقا باستصحب
 جار مجرور متعلقا بالمقدر منصوب العمل نسبة فتحة ثمانية فاعلمه لفظ قديان مفعول به خبر صريح فاعلمه
 وهو صصلت عند البربريين وحاصلة عند الكونيين وهو تحت مستر من كل الفتح من فروع العمل رفعه
 فتحة ثمانية فاعلمه لفظ قديان فاعلمه لفظا في غير الفصح او الستره فاعلمه معنوي وهو الستره فاعلمه بالالف
 العمل نسبة فتحة ثمانية فاعلمه لفظ قديان مضاف الى الفاعل الظرف مضافا جملة فتمت بضمه
 التركيب اسنادي مجرور العمل به حركة ثمانية فاعلمه لفظ قديان مضاف اليه المضافان آه

احوال

لا يوزن نوع لفظ رتبة ختمه عامه معنوي وهو الابدان بالحق الصالح للجنة والمجد والرفق لا يوزن مثلها
 كما يضاف المشال الى العطاء وهو ضمير بارز ثمه وارتفع من على السكون نحو والحق صبره كونه محليته عامه لفظ
 قياس مضاف الى الابدان ضمير راجع الى المصاحبه المضاف اليه المشال مرفوع لفظا ضمير مرفوعه مرفوعه بالحق
 رتبة ختمه لفظية عامه معنوي وهو الابدان بالحق الصالح للجنة والمجد والرفق لا يوزن مثلها
 الابدان فعل الهمزة الراء الاء في نفسه يبنى على السكون صرح فعل ماضى بفتح الميم على معنى الفتح
 لا يوزن مرفوع لفظا رتبة ختمه لفظية عامه لفظية قياس فاعلى راجع الراء حرف جيت في الاء
 الى العشاء يبنى على العطاء وهو ضمير بارز ثمه وارتفع من على السكون نحو والحق صبره كونه محليته عامه لفظ
 قياس مضاف الية الى العشاء ضمير راجع الى الابدان المضاف اليه مرفوعه مرفوعه بالحق
 المضاف اة صفة ضمير والباء الجار والمجهول والفظا صبره كونه محليته عامه لفظية عامه لفظية
 الجار مع المجرور ظرف مقدر مجازي متعلق بالمقدر ضمير المحل نصبه ختمه محليته عامه لفظية قياس مقول
 به غير ملح وهو صلحت عند البصر بينه واصله عند الكونيين هو ختمه مسته منى الفتح مرفوع المحل
 رتبة ختمه محليته عامه لفظية قياس فاعلى لفظا ضمير راجع الى الاء والفظا مرفوعه فاعلى محليته عامه لفظية
 منضم المحل نصبه ختمه محليته عامه لفظية قياس فاعلى بالمفعول حال من رتبة صرح مع ماعلى رتبة ختمه لفظية
 ترتيب اسنادى نفسه مرفوعه بفتح الواو كاطفة من على الفتح الراء مرفوعه لفظا مرفوعه
 مرفوعه بالالف والراء رتبة ختمه لفظية عامه معنوي وهو الابدان بالحق الصالح للجنة والمجد والرفق لا يوزن مثلها
 الاء المعانيه مرفوعه لفظا صبره كونه محليته عامه لفظية عامه لفظية قياس فاعلى بالمفعول حال من رتبة صرح مع ماعلى رتبة ختمه لفظية
 مجازي متعلق بالمقدر مضمون المحل نصبه ختمه محليته عامه لفظية قياس مقول به غير ملح وهو صلحت
 عند البصر بينه واصله عند الكونيين هو ختمه مسته منى الفتح مرفوع المحل نصبه ختمه محليته عامه
 لفظية قياس فاعلى لفظا ضمير راجع الى الاء والفظا مرفوعه فاعلى محليته عامه لفظية مرفوعه محليته

حامد معنوي وهو الابداء والحق بالغا على صير للثبوت المتبادر والمجرى كجمله ثلثه من فروع المعنى رفقته بحايته حامد
 معنوي وهو الابداء والحق بالغا على اسمية تركيب اسنادي عامه مطويعا في الجملة الاول والاول لساق الضيف
 النوني الى بفتح هاء الابداء رفق فعل ماضى بين الفاعل منه على السكون التام في بارود فروع متصل بين في
 الضم من فروع المعنى رفقته بحايته حامد لفظ قيات فاعلى عن المتكلم منه مما حصره فاتبه منه على
 السكون ذ الاسم من اسم الابداء رفقته بحايته على السكون منسما على نفسه فترتبه بحايته حامد لفظ قيات مفعول به
 صرح له اي الابداء والحق بالغا على السكون الكسر هاء الاسم من اسم الابداء رفقته بحايته على السكون مجرور
 على وجه كسر تميمية حامد لفظ اسماء مجرور بالباء والجار مع المجرور فله في المعنى مجرور متعلق بفتح متصل
 المعنى رفقته بحايته حامد لفظ قيات مفعول به غير صرح لفتح مع فاعلى فيه جملة فعلية تركيب
 اسنادي مجرور على وجه كسر تميمية حامد لفظ قيات مضافا اليه المنون المصنعا فاءه نحو فروع لفظا
 رفقته بحايته حامد معنوي وهو الابداء والحق بالغا على صير للثبوت المتبادر والمجرى كجمله ثلثه من فروع المعنى رفقته بحايته
 المثال الى العا وهو في بارود متصل بين على السكون مجرور المعنى كسر تميمية حامد لفظ قيات
 مضافا اليه للمثال آه مثال من فروع لفظا من أمه فترتبه بالانهاضه رفقته بحايته لفظية حامد معنوي
 وهو الابداء والحق بالغا على المتبادر والمجرى كجمله اسمية تركيب اسنادي ابتدائي لا من الابداء والحق
 اي من فروع المعنى رفقته بحايته على السكون قابل فعل ماضى بين الفاعل منه على السكون التام في بارود
 من فروع متصل بين على الضم من فروع المعنى رفقته بحايته حامد لفظ قيات فاعلى عن المتكلم منه مما حصره فاتبه منه
 المتكلم منه مما حصره فاتبه منه على السكون ذ الاسم من اسم الابداء رفقته بحايته على السكون منسما على نفسه
 فترتبه بحايته حامد لفظ قيات مفعول به صرح لفتح الابداء والحق بالغا على السكون هاء من اسمية على السكون
 ذ الاسم من اسم الابداء رفقته بحايته على السكون منسما على نفسه فترتبه بحايته حامد لفظ قيات مفعول به
 والجار مع المجرور متعلق بقابل منه صرح لفتح بقابل منه صرح لفتح بقابل منه صرح لفتح بقابل منه صرح لفتح

رفقته بحايته

هو جمع ما عمل فيه جملة تعاليمه تركيب الاسماء في معرفة بعمق هذه الابدان الواضحة ^{الواضحة} خالفة من غير ما يستحق
الفتح الخامس من فروع لفظية متداخلة تعرف من بالالف واللام ^{الواضحة} فتمت لفظية كاملة معنوية
وهو الابدان المتماثلة بالالف واللام حرف جبر من غير ما استعملت به في جملة لفظية جبرية لفظية
كاملة لفظية سواء جمع في باللام والجمع المجرور نظير مستعمل في ارضي متعلق بالمقدّم المقصد
المحل نصب في جملة فعلية كاملة مع ما عمل لفظية تابع معقول به غير صريح لعمارة مقروءة وحاصل عند
البناء من غير حاصل عند التوحيه هو ^{مستعمل} في جملة على الفتح من فروع المحل في جملة فعلية كاملة
لفظية تباين في فعل اللطف في غير راجع الى اعتبار العلاف مع فاعله جملة ظرفية من فروع المحل في جملة فعلية
كاملة معنوية وهو الابدان متعلق بالفاعل جبر لفظية او اعتبارية او جبرية لفظية ^{الاسمية} في تركيب الاسماء
مقطوعة على جملة الاوائل الصالحات استاذها استاذي كالمثل (بإذن اللغات) **الاضيف الاصل الى ما** وهو ضمير
لا رتبة متصلة في جملة السكونية جبر في المحل جبر في كونه كليا في جملة لفظية تباين في مضاف اليه لا ردة
ضمير راجع الى معان المتماثل ^{الاصول} في فروع لفظية متداخلة تعرف بالبناء من فروع جملة تقديرية

لفظية

صحة الكتاب

الحمد والمودعوه **2** والمصطفى رسول الله **2** الحمد جعل الكتاب فاصلاً بين الحلال
 والحرام **2** والعلوة والسلام على رسول الله **2** وعلى آله واصحاب البررة الكرام **2**
 وبعد فان الله تبارك وتعالى امرنا بالكتاب ومنها فاعين السفايح اعدوا باله من الشيطان
 الرصيم فانكلموا طالب لكم من الشياطين وثلاث ورباع **2** وقال رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وسلم الكتاب سنتي فمن رعب سنتي فليس مني **2** الكتاب لا يحب و
 المنكوسة مرعوبة **2** والمهر على ما تراه اضياداً اقول قول **2** هذا او استغفر العفا
 رلى وكلم **2** وسائر جماعت المسلمين الحاضرين اجمعين **2** اذ هو العذر
 الرسيم الجواد الكريم **2** العلي العظيم المسيح الداعي

عقد الكتاب

اول خالق اليزال اول معبودي وال ايز من بارشكري تبارك وتعالى يا راعي قودر
 اعدوا باله من الشيطان الرصيم فانكلموا طالب لكم من الشياطين وثالث ورباع **2**
 واول رسول الثقلين ووسيت جفاتي محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم من سنتي
 ترور اول سراج للامة ومنهاج الامم ابو صيف الكوف امام ابو يوسف القاضي
 و امام محمد بن حسن الشيباني من اتقا قلدي ايلان وبارحه علماً لا ريبك صلح كوروب
 و صواب كوروب انعايد قيلماف لارن بر لوبه اولترعان الوع وكلم الارقاشند ايكه

/
 /
 /

معلوم بطريق السماع **والنوع** ^٤ **الاجمال** ^٤ **ظار** ^٤ **بانه** اي قاعدة كلية اي نوع واحد

تحت قولنا كل كمال كذا فان لم يعمل كذا كرفع ففاعل فانه يقياس

مندرج تحت قولنا كل ما كان فعلا يرفع ففاعل من هذا فعل وكل ما كان

فانية

فعل فانه يرفع فاعله **مزيد** ^٦ **افعل** ^٦ **يرفع** ^٦ **فاعل** ^٦ **لانه** ^٦ **فعل** ^٦ **الاعراب** ^٦

لا يختلف اخر المعرب بل يدرك على المعنى المتصورة عليه **والنوع** ^٦ **يرفع** ^٦

ونصب ^٦ **بجر** ^٦ **فالرفع** ^٦ **علم** ^٦ **الفاعلية** ^٦ **والنصب** ^٦ **علم** ^٦ **الصحة** ^٦ **المفعولية** ^٦

والجر ^٦ **علم** ^٦ **الاضافة** ^٦ **والاعراب** ^٦ **ان** ^٦ **يكون** ^٦ **بالحركات** ^٦

وقد يكون بالحروف **ففي** ^٦ **الاسماء** ^٦ **المتعلقة** ^٦ **بمضانفة** ^٦ **الى** ^٦

غير ^٦ **بالتكلم** ^٦ **وهي** ^٦ **ابوه** ^٦ **واخوه** ^٦ **وفوه** ^٦ **ومنهوه** ^٦ **وجمها** ^٦ **وذو** ^٦ **قال** ^٦ **تقول** ^٦

جاني ^٦ **ابوه** ^٦ **ورانت** ^٦ **اباه** ^٦ **ومرت** ^٦ **بابيه** ^٦ **وكذلك** ^٦ **البواقي** ^٦ **فتدرك** ^٦

السواقي ^٦ **علا** ^٦ **الرفع** ^٦ **والالف** ^٦ **علا** ^٦ **النصب** ^٦ **والع** ^٦ **علا** ^٦ **الجر** ^٦ **والاشتم** ^٦ **بال** ^٦ **الف** ^٦

والنون ^٦ **او** ^٦ **بالياء** ^٦ **والنون** ^٦ **فوالج** ^٦ **بالواو** ^٦ **والنون** ^٦ **او** ^٦ **بالياء** ^٦ **والنون** ^٦

اعني التي هي منزهة التي يستعمل ذكره
كالعورة والصفحة الزينة والانفعال
التي هي قوله

لا قاله
او قوله
دون الاوان

نحو جاني مسلمان ومصليون ورائت مسلمين ومصليين

المضارع وضع التكلم في اطلاق اوقايب
تقديم ذكره لفظا وعلما اطلق

ومررت بمسلمين ومسلمين وفي كلامه مضان الى مضمر في حكمه
الضمي نحو جاني كلاهما ورائت كليلهما ومررت بكليلهما والما اذا اريد
الى مضمر في حكم العضا تقول جاني كلاهما كلا الرجلين ورائت كلا

الرجلين ومررت بكلا الرجلين وليستوي الياء والنصب في

جمع التذكير السالم وهو احد ما يسمى به اصطلاحا
وهو الجمع بالواو والوزن او بالياء والوزن
فتدفع الياء في خمسين واثنين في الرفع

مواضع وهي التثنية والجمع كما ذكرنا **والنات** جمع الموعوث اسلم
في الرفع وانما
بالالف والتاء نحو جاني مسلمان ورائت مسلمانة ومررت

بالصيغة رفعاً والكرة نصياً وجرافوا يرفعون

بمسلمة والرفع كالا يرفع نحو جاني احد ورائت احد
بالصيغة رفعاً والكرة نصياً وجرافوا يرفعون

مررت باحد ومن جيبه الحق فتعالم الحركة السكون في
يغفلان وتغفلان وتغفلون وتغفلية فانها علامة

الرفع وتسقط في الجزم والنصب تسقط الحركة نحو لم يفعلوا
ولن تغفلا ومن ذلك حروف المد واللين في الفعل المعتل

المصرف وهو ما يدخل الموضع المتوازن
وغير المصرف وهو ما لا يدخل الموضع المتوازن

افتتاح

الاذى فانها تثبت في الرفع نحو يعر ويبرح ويخى وتستقط في الرفع بسقوط

الحركة نحو لم يبرح ويترك العوار والياء في الرفع نحو لن

يعولن يرحى وتثبت الالف كنه في الرفع مثل العوار

وما تقوم مقامها اي الصلة الراجعة التي تقوم مقام
العلمتين من العلم التبع علمتان متراقتان فالت
كل واحد منهما مقام علمين لتكرارهما الرفع المذهب
الباقي المصغرة من المخرج فانه قد يكون فيه جمعة
صققة كالالب والساور وان ايم او كما كان في مخرج
الواقعة لها في عدد الواقع والركلان والسكان

كسائر مصابيح فانها الثانية ومن لا دلتها
بل بعضها اقادم وهو الالف الثانية بقصر لا ممدودة
او كواحدة منها في كل اداء لانها لا دلتان كطالمة

وصلا لا تقارن فيها اصلا افعال وصلا لا تقارن
مراء كرفع الراء منها للكمة بمنزلة الثانية افر
فصارة الثانية متراقتان في الالف الثانية ليست

لا دلت للكمة بحسب اصل الرفع فانه وضعه
فارقية بين المزة والرفش فلن وضو الرفع العارض
كالعلمية مثلا لم يقوم حركة الرفع في الرفع فوايد

اي ذلك الاسم والارتفاع به عن الرفع في الرفع لانه
فما السنن الرفع الغالب لان الارتفاع في الرفع من اسناد اليه
في الحقيقة لكن مرفوعة فوايد فهو مثال للاسنن الرفع فوايد

والنون والارزة من قبلها الف وويون الفعل وهذا
نقال الرفع لانه يدل على ان الرفع في الرفع هو
نقال الرفع في الرفع

واحد وحكمة ان لا كفة ولما تنوين

هو ما تشتمل على علم الفاعلية في الرفع فها السنن

وهو ما تشتمل على علم الفاعلية في الرفع فها السنن

معارف است و در هر یک منها مصنف و مفر و مبدع و علم الوری

استثنای دیگران و معانی
فاعل و مفعول و مضاف ایبه و مضاف الیه

سوره دور

والجوزف اللفتمه بیچی علی حس معان به شتمها قول الشاعر

الترکیب شته اوجه

ترکیب اسنادی ترکیب اضافی ترکیب تعدادی ترکیب فعلی
مقتضی بیضا مقتضی عدده مقتضی شته عشاره
صوتی ترکیب و جوی ترکیب توصیفی
مثلا بعلب مثلا حیوان الناطق
مثلا بعلب مثلا حیوان الناطق

کل فاعل مرفوع و ما سواه فزع علییه

کل مفعول منصوب و ما سواه فزع علییه

کل مضاف الیه و ما سواه علییه

مطلب

مرفوعات یعنی دو راول فاعل الیکه شیدا و جواد صبری
مفعول مالم یسم فاعلیه نور سخی صبر باب ان بنشی
اسم باب کان استثنی اسمک او حشایان مال لار شیدا سی
تبتخی فی بنس بوعان لار شیدا صبری منصوبه سکون
دو راول مفعول الیکه حال او جود سخی تبتخی نور سخی صبر
کان سخی اسم ان استثنی فی بنس او جود بوعان لار
شیدا سی تبتخی اسمک او حشایان مال لار شیدا صبری
سکون سخی مستثنی

واللفظ امراد نتمه احوال کورن موزا مبتیا و کورن جمته و ترکیب فی الیه و کورن
الاولین ترکیب ما ذرا یرید معناه فاعل اعرب لفظی او تقدیری

واعراب اعین علی کورن الاشاره عمامه فی بحث و فاعل زانرته و فی بحث الاحوات و اما اعراب فی الصوره انشائیه تقدیری
احولها فیما اوجر الکنی و الاسله اعراب الکنی التقدير کما قره صاحب الالباب فی بحث الاعراب التقديری و ترکیب الکنی و ج
بحث حسن طالع الیوم الشمس هدا الاکال جری الاکسیر منراکله تا جراته الحسن طالع الیوم امها اذا کله الکنی الاضیر منها مینیا
مخاوب الی جمته علی کورن و رأین و لما اذا کان اللفظ امراد نفسه یعنی او جود فاعل او تقدیری کایسه اعین عمامه فی کورن
من قران و الشارح البانی مکتوبه یلینه بنحسنا سنی العود فی شرح ابره صاحب و تعدل عشره و اما قول الشارح البانی مکتوبه
مکلا بقدره الفعل لعل مراده تقدیر او اکثر ما یلونه و ان العمل و یلونه التقدير بان یو با جمل الاعراب و هو آخیر
کایسه ترکیب الاعراض و لیطایب مانی من غنایه تا و مد صبر بعلب کورن حجه اسم شم آیین
و صلفان له من حرکت الای و ابینه و ابنا یقیم الیکلین حال مفعول امر

الروایع استقام و اول الاثیره و دار العاطفه
و اول اقلایع و اول مفعول و اول مفعول
و اول مفعول و اول مفعول و اول مفعول

و اول مفعول و اول مفعول و اول مفعول
و اول مفعول و اول مفعول و اول مفعول
و اول مفعول و اول مفعول و اول مفعول

بسم الله الرحمن الرحيم منصف رحمه الله عليه لما بينه علم في تعريبه بل بالمشكلة التي كلمة من اصوال النذيرين بحيث ايتيلا نالكي او چون
 كل حرفي من مشتق منه جرم معنا سنده انكش او چون جرم معنا سنده ايتيلا لكي حد يث شتر نيد بين معلوم حد يث شترين برود و معلوم
 بطلو مهم او معلوم منكر لا اول شترين بطلو مهم جرم الاثر بل كلود كلمه جعته ورا اكر بركم بخت ايتيه مشتق بل مشتق
 آرا سنده مناسبت باري ديه اجواب بير و رمز بار كلمه جرم معنا سنده اكا تا شتر لان م ايدى كلمه ده جرم تا شترين برود جرم
 دور كنده تاثير بومعاي حضرت عياش شتر نذيرين معلوم شترى او شبهه دور اجا حات من كذا الايتيام و الايتيام ما جرم الانسان
 كلمه لغته لفظ او امه الكلمه لفظ وضع معنى من الر كرمه **كلمه شتر** ايتيه كلمه شتر لغوي معناك بل اصطلاحى معناك آرا سنده
 مناسبت باري ديه انك اجواب و رمز بار ايك سنده و صوره معتبر يعنى معتبر كلمه لغته لفظ او امه اصطلاحى هم معنى مزود
 كاتعين ايتيلا ان لفظن كلمه ب ايتيه لفظ لغته لفظ او امه لفظ شتران كم عربلا ايتيلا ارايگان اكلت البرقه و لفظ
 البرقه و ايتيلا اصطلاحى لفظ ما يلفظ بار الانسان قليلا كان او كثيره افودا كان او م كرامه ملكا كان او مة جنودا
 حقيقه كان او ملكا **كلمه شتر** ايتيه لفظ لغوي معناك بل اصطلاحى معناك آرا سنده مناسبت باري ديه
 اجواب و رمز بار اجرك **مطلعين** مفعول محصور كان مفعول يعنى لغته رمى مطلق معنا سنده ايرى رمى حصه حواس
 معنا سنده لفظ ايتيلا لوى وضع لغته تعين اصطلاحى اروض تحميمين ايشي بشي بخت و اطلعت او اوصى ايشي الاذل
 فهم من ايشي النان **كلمه شتر** ايتيه چون چون چون جردى ٢٠٢١

اصطلاحى لفظ ما يلفظ بار الانسان قليلا كان او كثيره افودا كان او م كرامه ملكا كان او مة جنودا

حقيقه كان او ملكا

شاهد شد شهادتی در و کمال ثابتة مطلقاً هر چه در مؤصل وصال امور شرعی اید
قرینتک فلان فی فلان اوی فلان و فلان مقدار سیرایان صلاح صفت که بدینک مو
فلان فلان قرینی فلان اوی فلان فلان و فلان مقدار سیرایان صلاح صفت که آنکه
آردم فایز قیلحاکم الارب بسم الله الرحمن الرحیم الغیبها کما الغت بین آدم و صوا کما

الغت بین یوسف و ولیم و کما الغت بین محمد المصطفی و صدیق اکبر و کما الغت بین علی
و فاطمه الزهراء اللهم اغفر لنا جميعاً و رحمتنا جميعاً و بنیانا من النار جميعاً و صل علی محمد
و آله و صل علی اجمعین برحمتک آه

بسم تعالی

بیت مرتبه لو بلند و درجه مرجع الحواص و العوام اولان علماء فلان حضرت تارینه هی توابع لار و خیر ضوه
ارنگ ایلد شمولاً اوی قوافله و اشیء روحیه ارسال و بصل اولونوب باره ارنکه ان التفات و خیر ضوه هر لوق
مأمول اولوب احد قدیم و صمد واجب لتعظیم درگاهندان مرادات داین و سعادت کونین حصول
ادما قرمسؤل اولوب مقبول ادما فی مرصد دور چونکه صدای لایزال بکش انصای همیشه مبدول دور آمیاک
باجایان باره بجانب ده الحیدر بر حاله منظر کلک اید مرکبیا جگه یز الحاکمه دور فانیان ضی مراسم
و صاحب کلام بدینهم اوز و ضمیر منشور لارنگه اعلام اید مرکه

اول

بپسوند از حق

توت من در دم و

این ورقه و هوای سر جو در باقری المندک

امام کبیر از این سر و تیغ ای صفا

نستاق خیار و باغ و باغ و باغ

ای و باغ و باغ و باغ و باغ

مهر صفا و صوفی
قالی و باغ و باغ و باغ

مهر صفا و صوفی
قالی و باغ و باغ و باغ

الاسم الذي لم يبرز فيه عامل لنقل اهلا و احسن ان يرفع في النطق كما ساءن وكان اردب الاعداد اللفظ ما يعرّفه في العنق
لثلا يخرج عنه مثل بحسب درهم قوراييد

فان طابعت الصفة الواقعة بعد رفا النسخ
او صوف الاستفهام اسما مؤدوا بوالبعوها فوفا
قائم زيد او قائم زيد و احسن ان يرفع ما بعد
مشي نحو قائم ان الزيدان و هو قائم قائم ان الزيدان
فان نخرج خبر جاز الازران كون الصفة
متدا ابعا بعد ها فاعلم ما يسند مسند يجوز كون
ما بعدها متدا او الصفة غير المتدا ما عليه

بمثال قائم زيد قائم اي هو مفعول عالم ليسم فاعلمه كل
فهو انما لا يرفع الفعل قوراييد
صيمول خذ فاعلمه واقم هو مقامه ومنه المبتداع
البحر فالبتداء هو اسم المجرور العواصل اللغوية مستدا

او الصفة الواقعة بعد حذف النفا والرفق الاستفهام
رافعة نظار فعلون زيد قائم وقام ما قائم الزيدان واقلم
مثال الصفة الواقعة بعد رفا النسخ قوراييد
الزيدان فال طابعت الصفة الواقعة بعوض النسخ قوراييد

عنه العواصل اللغوية المبتداع المعاني للصفة المذكورة
والاصل المبتداع ان يكون معرفة او خبر ان يكون
نكرة وقد يكون المبتداع نكرة او تحصيلت بوجه واحد
يكون خبر معرفة لغرضه بالاعراب المعروفة ما وضع

شيء بعينه وهو المفردات والاعلام والمبهمات
تلك النكرة تسم

أقواله
اذما خصصت تلك النكرة بوجه ما من
وجوه التعويض اذ بال التعويض
الشرية فتعرب النكرة عن لغوة
مفكر قوله تعوي بعد من غير
مفكره ان يكون مفكره فان بعد متسا
والفرد والكون والظواهر هي ما يؤول
بعضها الى الصفة فيجعل متدا او خبر اقواله
الاشارة من الاشارة والمفردات وانما تحمت بهما لانها
من غير قطع قوراييد

بالمعنى في النسخ

قال الصفة
الاسم الذي لم يبرز فيه عامل لنقل اهلا و احسن ان يرفع في النطق كما ساءن وكان اردب الاعداد اللفظ ما يعرّفه في العنق

والفائدة الاعلام التمهيدية كما اذا تصدق ان زيد ووضع لفظ زيد بارادة من حيث معلومية وهو معلومية واجهسية كما ذكر
 من مفرم الاسود وهو بحر ان الفرس وضع بارادة من حيث معلومية ومعهودية لفظ السامة فهذا اللفظ بفره الاعتقاد علم خبر المعنى
 واذا وضع لفظ الاسد بارادة بال مفهوم بحر من قطع النظر من معلومية ومعهودية فانه بهل الاحتيار لذكره في قوله

وهو في بالام والمضاف الى احداهما مع النكرة ووضع شي

الى شي آخر

لا يعنيه جرات وهو انما يحول غلام رجل هو المسند اليه بدو حولا

ك
 حوال المشبهتين بلين ايرا
 مسند اليه بعد دخوله مثل ما ذكرنا
 ولا رجل حاضر
 اسم لا
 اسم من المصريات او ما اشتمل على المفعولية
 شذولا جازما المطلق سمي به كصحة المطلق
 سبعة مفعول عليه كمن غير تقديره بالبا او فروع
 او اللام بخلاف المفاعل الرابع لما فيه فانه لا
 يصح ان يعلق عليه المفعول بل يعلق عليها لا بعد
 تقديره جازما لانه من مفاعل المفعول به او فيه
 او مع اول جازم

احد هذه الخرف مثل ان زيد قائم خول التي لفظي الجمل هو المسند
 بعد دخوله ما يحول غلام رجل ظرف المفعول

وهو التثميل على علم المفعولية فتم المفعول المطلق وهو

السم كفعليه فاعل فعل مذكور بعينه نحو ضربت فرسا
 المفعول به هو ووقع عليه فعل الفاعل نحو ضربت زيدا

المفعول فيه هو فاعل فيه فعل مذكور من ذلك او مكان

نحو ضربت زيدا يوم الجمعة او في السوق المفعول له هو

فعلنا جلية فعل مذكور مثل ضربت زيدا ثانيا ريبا وتعد

عن الحرب جبا المفعول هم وهو المذكور بعد الواو

بمعنى مع لصاحبه مفعول فعل مثل جئت وزيدا الحال

هو بهل

لعمد بين جئته الفاعل والمفعول بل لفظ او معنا مثل
 ضربت زيداً قائماً وزيد في الدار قائماً وهذا زيد قائماً
 كاي فرج الابرهام المستخرج ذواته المذكورة او معدرة نحو

عشرون درهما او نحو طاب زيد تقوا وابطوط وواو علما
 علق عيسى متصل منقطع فالمتصل هو المخرج غير متعد
 علق عيسى متعلق بغيره فاعلم ان اللفظ في قوله علق عيسى

للفظ او تقدير ابل او اخواتها والمستحق المنقطع هو المذكور
 بعد علق عيسى غير متعد نحو علق في القوم الاحمر راكبان و
 اخواتها هو السند بعد دخولها فتكامل زيد قائماً اسم

ان اخواتها هو الالف بعد دخولها مثل ان زيد
 قائماً المرفوع بلفظ الفاعل الذي هو السند
 اليه بعد دخولها بغيرها كقوله مضان او مشبهها بغيرها

لاعلام رجل ظريف واول عشرين درهم كقول الشاعر
 علق عيسى متعلق بغيره فاعلم ان اللفظ في قوله علق عيسى
 علق عيسى متعلق بغيره فاعلم ان اللفظ في قوله علق عيسى

اي الاسم الذي اخرج و هو مترادف عن
 غير المخرج كجزيات السنتي من حكم شئ
 متعدد جزئياته فواجب ان الالف لا يرد او جزاء
 نحو اشترى ثياباً بعد ان اشترى ثياباً فالف
 لفظ اي لفظاً فواجب ان الالف لا يرد

اي اللفظ في قوله علق عيسى
 علق عيسى متعلق بغيره فاعلم ان اللفظ في قوله علق عيسى
 علق عيسى متعلق بغيره فاعلم ان اللفظ في قوله علق عيسى

في النسخة الأولى على كلمة الاستيعاب قوله

أي بعد دخول ما ولا في الأيد

أي في حيزه خبر ما ولا لها كذا نسبة اسمها ما

بليس هو السند بسبب دخولها وهي لغتة جارية

الجبروتية ^٩ هو الاشتداد على علم المضان ليد والرفها

اليه كل اليم ضيف اليه اسم آخر ^{أي منسلا عنه} جبروا او ملكها ما قام

مقامه لاجلها نحو علم زيد وعلام زيد التوابع ^{أو لاجل الألفاظ} سبع كل ثان باء ارب السابقة من جهة واحدة التفت

توابع يدل على معنى في متبوعه مطلقا نحو جاني رجل

عالم العطف تابع مقصود بالنسبة مع متبوعه يتوسط

بينه وبين متبوعه احد حروف العشرة وهي الفاء

والفاء وتم ومنه وحق واو واو ام ول وبل ولبك

وعد بعضهم أي الفة منها نحو قام زيد ^{أي} والفاء

كيد تابع يعار من المتبوع في النسبة اذ المتشمل

وهو نظير ومعنوي فاللفظ منه تكرر اللفظ الاول

نحو جاني

تكونان نحو داريت يا حبيبت
لغينا نحو الا لولا من زينة وهدانا لهم ابي
مريضاً نحو طريح تمننو متنا نحو من انما
نحو اول بمعنى قصد نحو ثلث معناه نحو معناه
بمعنى يتنيل نحو اول بمعنى نحو معناه
معاني يستعملها قول الشاعر
والاصطلاح علم باصول اللفظ
بها اصول او اصول اللفظ اعترافاً وبناءً
الاصطلاح في اللفظ

يت اسم فاعل عام لاول
در كلام آية نسه شارب دور آينه
اي كلام

الغرض من علم الناحي
وغياتها عصمة اللسان
عن الخطأ في الكلام ووضوحه
الكلمة والكلام
المعنى ما يتعلق
به القصل
حصة الشيء
ما يوجد فيه ولا يوجد في غيره

